

هو الله - إلهي إلهي إنك لتعلم أن قلبي ممتلأ بحب أحبائك...

حضرت عبدالبهاء

اصلي فارسي



٦٥

هو الله

إلهي إلهي إنك لتعلم أن قلبي ممتلأ بحب أحبائك وروحي متعلق بروح أصفياك وصدري ينشرح بذكر امنائك و حقيقتي منجذبة بذكر ارقائك. و أخذتني سكرة حبهم فاجبرتني ان أرطب لساني بثنائهم. و أناجيك بقلبي و روحي و لساني و اتضرع اليك ان تنزل عليهم موائدك السماوية و آلائك الرحمانية و تلقى عليهم ذيل ردائك و تملأ لهم كأس عطائك. و تشملهم بلحاظ رحمانيتك و تغرقهم في بحار رحمتك و تخصصهم بجليل موهبتك و تختارهم لأعلاء كلمتك و تتم عليهم نعمتك حتى تتجلى في قلوبهم انوار توحيدك و يمر على رياض افتدتهم نسيم الحياة بفضلك و جودك و تنطبع في مرايا قلوبهم آيات معرفتك و تفر أعينهم بمشاهدة مظاهر موهبتك و تنطق ألسنهم بديع اسرارك و تطمئن نفوسهم بادراك آثارك و تفيض عليهم فيوضات اسمائك و صفاتك. رب رب أدهم على خدمتك و وفقهم على عبوديتك و اجعلهم آيات توحيدك و رايات تجييدك و أشجار رياض محبتك و كلمات كتاب معرفتك و سرج هدايتك و نجوم أفق موهبتك و أمواج بحر أحديتك و شهب أوج عظمتك و أشعة شمس ظهورك و رياحين حدائق رحمانيتك و ينابيع اسرارك و مصابيح هدايتك انك أنت المقدر المعطي المؤيد القوى الكريم



ORIGINAL



AUDIO

ای یاران الهی و یاوران عبداله‌ء شمس حقیقت چون در پس سحاب جلال مختفی شد و نیر آفاق از مطلع شهود افول نمود و در جهان پنهان اشراق کرد و از غیب اکوان بر عالم امکان فیض مستمر مبذول داشت خفاشان بحرکت آمدند و پر و بالی گشودند و جولانی دادند. و چنان گمان نمودند که فیض جلیل آنوجه جمیل را منقطع نمایند و اشعه ساطعه شمس حقیقت را خاموش کنند نار موقده را مفقود نمایند و نور محمود را معدوم سازند

زیرا چنین پنداشتند که بصعود حضرت مقصود بنیان الهی بر افتد و شجره مبارکه از ریشه کنده شود بئس ما ظنوا و زعموا و تراهم الیوم فی خسران مبین چنانچه از قرار مسموع در بعض از جهات اعدا بمجرد استماع خبر مصیبت کبری جشن گرفتند و فرح و شادمانی نمودند مجلس بزم آراستند. و عود بمجمر انداختند و نقل و شکوفه نهادند و شمعها افروختند و شهد و شراب آمیختند و چنگ و چغانه بنواختند و آتش را تا بصبح فرح و شادمانی نمودند و مسرت و کامرانی جستند ولی غافل از اینکه فیض آن آفتاب را انتهای نه و سیل آن بیابان را انقطاعی نیست پرتو آن کوكب مبارک مستمر است و سریر سلطنت "الرحمن علی العرش استوی" مستقر بلکه هیكل بشری مانند سحاب مانع از مشاهده شعاع آفتاب است.

اینست که در انجیل میفرماید حضرت موعود وقتیکه آید بر ابر سوار است و چون سحاب مکرم مختفی گردد قرص شمس ظاهر شود و شعاع شدید منتشر فرماید. لهذا چندی نگذشت ولوله در آفاق افتاد و زلزله در ارکان عالم افکند شرق پرهلهله شد غرب پر غلغله گشت آفتاب انور جمال حقیقت از منطقه البروج غیب در نقطه احتراق اشراق بر آفاق نمود پرده ستر و خفا بر افتاد و نار محبة الله در قلوب و احشا بر افروخت احبای الهی مانند شمع روشن گشتند و بمثابه شاهدان عشق رسوای انجمن شدند

از هر کرانه نغمه و ترانه بلند شد و ندای "ربنا انا سمعنا ندائك من كل الأقالیم" بلند شد اعلاء کلمة الله گشت و نشر نفعات الله. صیت حق جهان گیر شد و صوت ألت باذان قریب و بعید رسید امر الله عظیمتر شد و بنیان شریعة الله رفیعتر گشت. جمیع ملل متأثر شدند و دشمنان جمال مبارک خائب و خاسر گشتند و چون ملاحظه نمودند که صعود حضرت مقصود روحی لأحبائه الفداء سبب اعلاء امر مبارکش گشت و شعله نار موقده بیشتر شد و هر مؤمن مطمئنی قدم پیشتر نهاد. لهذا سطوع نور منیر ملل معارضه را خسران مبین شد.

و همچنین فضل حضرت یزدان سریر تاجداری ایران را بجلوس پادشاه عادلی تزین داد و بقوه رحمان آن تاجدار کامل بر حزب مظلوم مهربان گردید این نیز تأبیدی از حضرت رب قدیر شد و همچنین نفوس مقدسی از یاران الهی بوقایم نمودند و در سبیل جمال ابهی جان فشانی کردند راحت و آسایش خویش را بگذاشتند و دیده بافق احدیت گماشتند منادی پیمان گشتند. و پیمانه پیمان بدست گرفتند و جهانی سرمست نمودند نشر نفعات الله کردند. و تبلیغ امر الله نمودند و نفوس کثیره را هدایت کبری مبذول داشتند الحمد لله که تأبیدات جمال ابهی پی در پی رسید. و نصرت ملأ أعلی پرتوش مانند بارقه صبح دمیده. افواج جنود ملأ أعلی مانند امواج مترادفا

نازل و جیوش پر جوش و خروش ملکوت ابهی بکمال قوت و قدرت ممالک قلوب را گشود و مسخر نمود. این جنود الهامات الهیه بود و این افواج امواج بحور رحمانیه نفوس میته را حیات ابدیه بخشید و بر ممالک قلوب هجوم نمود و جان و روح مبذول داشت. زیرا لشکر حیاتند و جنود نجات زادهم الله شوکه و جلایا و دولة و رجالات.

پس ای احبای الهی حال وقت آن است که بشکرانه این موهبت بآنچه مکلفید بآن قیام نمائید و احکام شریعة الله را مجری دارید در مشرق الاذکار بدرگاه احدیت نماز آرید و عجز و نیاز کنید و بستایش و نیایش پردازید و در شهر صیام صائم گردید و در لیالی قائم. ولی بکمال حکمت نه بنوعیکه سبب جزع و فزع جهال گردد. و یک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن آرزوی جان من است که مرا بصرف عبودیت آستان مقدس من دون تأویل بستایند و بجز بکلمات و تعبیراتی که از نفس خامه این عبد صادر عبدالها را نستایند ادا تجاوز از آن نکنند بهمانقدر کفایت کنند ان نعنی و صفتی و سمتی و اسمی و لقبی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی و علانیتی عبدالهاء و لیس لی شأن غیر هذا البته یاران الهی استدعای این عبد را که بکمال عجز و نیاز نموده قبول خواهند فرمود و این قلب حزین را شادمان خواهند کرد و این جسم علیل را حیاتی جدید مبذول خواهند داشت تا عبدالهاء باستماع این بشارت کبری و حصول این موهبت عظمی شادمانی کند و سرور و فرح رحمانی یابد (ع ع)

